



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۳/۰۱

اسحق نگارگر

دموکراسی به شیوه افغانی آن!

«تو آزاد استی به شرطی که هرچه من میگویم بپذیری»!

من قبلاً گفته ام که دموکراسی یک فرهنگ است و این فرهنگ درتعلیم و تربیه ملت ها باید ریشه بگیرد. تا آنجا که من میدانم ما در خانواده های خود دموکراسی نداریم و برای کودکان خود اجازه به اصطلاح «پیش پزگی» نمیدهیم و بدین ترتیب نیروی کنجکاوی را نزد شان میگشیم و به جای پرورش نیروی کنجکاوی آنان رابه اطاعت کورکورانه و بدون قید و شرط تشویق میکنیم. درخانه پدر پادشاه و غیرمسئول واجب الاحترام است و پس از اومادراست که امرونهی میکند. پدراست که رشته تحصیلی فرزندان را انتخاب میکند و یک شاخصه فرهنگ ما این است که «خطا بر بزرگان گرفتن خطاست!» آری بزرگان ما همیشه مصون از خطا میباشند و اگر جوانی بداند که تصمیم یک بزرگ صد در صد خطاست مجبور است سکوت کند. این از محیط خانه و اما وقتی مکتب میرویم آنجانیز نیروی کنجکاوی ما را میکشند و تعلیم و تربیه ما در خدمت حفظ کن و از یاد ببر است. فورمول های ریاضی؛ فورمول های کیمیا؛ در جغرافیای طبیعی فاصله میان زمین و دیگر سیارات؛ در جغرافیای اقتصادی تولیدات زراعتی و صنعتی آنها از سالهای پیش که جز مغز فرسای دیگر هیچ سودی ندارد.

خدا مغفرت کند یکی از استادان ما را که اگر پاسخ همچو احصائیه ها بر نوک زبان تان نمیبود میگفت: «مکت طویل کرید نمره تان متأثر شد». وقتی از فاکولته ها فارغ و وارد زندگانی اجتماعی میشویم باید برای آمران بلی قربان بگویم که اگر نگفتیم سجل مطلوب نمیگیریم و ترفیع نمیکنیم. جامعه ما جامعه لقب هاست. درخانه ها گل آغا؛ و آغا گل و بی خورد و شیرین گل و بی بی شیرین استیم و در محیط کار رئیس صاحب و مدیر صاحب و این صاحب و آن صاحب و چون ما اعتقادی به پرنسیپ و قانون نداریم همیشه از احترام سو استفاده میکنیم. فلان ریش سفید و صاحب نفوذ است باید حرفش بر زمین نیفتد. ما با همین گونه پشتوانه فرهنگی بود که گرفتار تجاوز شوری شدیم و آن تجاوز ما را با جهان بیرون روبه رو ساخت. از همین رویاری با دیگران ما مقوله های گوناگون و از جمله مقوله دموکراسی رایاد گرفتیم ولی فرهنگ دموکراسی در میان ما ریشه نداشت و هنوز هم ندارد. سوسیالیزم زاده نفوذ شوری به اصطلاح خودشان در زباله دان تاریخ افتاد و لشکر کشی امریکا بر ضد تروریزم طالبان نهال دموکراسی را در باغ ما غرس کرد ولی مقوله که فرهنگ نمی آرد سیزده سال دوران حاکمیت جناب کرزی با بی پرنسیپی های عجیب و غریب گذشت. ما انتظار داشتیم که کرزی میروید و ممکن یکی بیاید که قانون و پرنسیپ را بر جامعه حاکم بسازد و مردم را بامعیارهای دموکراسی پرورش بدهد اما ملیون ها دالر پول جامعه جهانی صرف یک انتخابات بی نتیجه شد و پادشاه بزرگان خود ما نتیجه ای نداد و وزیر خارجه امریکا آمد و دونیروی غیر متجانس را مرکب نه بلکه مخلوط ساخت (فکر میکنم تفاوت مخلوط و مرکب از کیمیای صنف هفتم به یاد تان مانده است) و کیشمش نخود وحدت ملی را به دست ما داد. همان وضع دوران کرزی به شیوه های بدتر ادامه یافت. نیروی حاکم بر جامعه دوام خویشاوند گرای و واسطه بازی بود و اینک انتخابات سوم هم نتیجه ای نداد. سه انتخابات نتوانست یک رهبر بلامنازع بر جامعه حاکم بسازد ولی مسئول یا مسؤولان هم در میانه گم استند و چون فرهنگ دموکراسی در میان ما نیست پس دموکراسی به شیوه افغانی همان است که تا حال در حکومت و پارلمان و بحث های تلویزیونی دیده ایم. فرهنگ دموکراسی جامعه را از تقلب و فریب فارغ میسازد که جامعه ما را فارغ نساخته است. در مجلس وزیران و وزرای مابامشت و لگد بر خوردهای «دموکراتیک» میکنند. در شورای ما و کلای زن همدیگر را موی گنک و کلای مرد چپک

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

پرانی میکنند و در جروب‌های تلویزیونی نیز می‌بینیم که اشتراک کنندگان دشنام‌های ناموسی می‌دهند و یخن یکدیگر را میگیرند و چنان دلک‌بازی راه می‌اندازند که بنشین و تماشا کن و برسیما‌های دموکراسی به مفهوم افغانی آن بخند. همین چند روز پیش بود که یکی می‌گفت من چنین می‌گویم و اگر کسی چنان گفت با همین گیلاس بردهنش می‌کوبم و دودندانش را بیرون میریزم. من که کم‌کم بدین نتیجه رسیده‌ام که این دموکراسی به شیوه افغانی برای ما بیش از ده هزار دکتاتور پرورده است. بیزار از آن گوشواره طلا که گوش را بچکاند. من کمزور و مُردنی که هرگز جرات نمیکنم در مباحث تلویزیونی با کسی طرف شوم به همین دلیل میخواهم از خیر این دموکراسی افغانی بگذرم و آرزوی یک امیر عبدالرحمان خان دیگر را بکنم که یک دکتاتور باشد و ما را از ده هزار دکتاتور زورگویی و تجاوت‌خارجی نجات بدهد. شاید در همینگونه حالات است که یک دکتاتور در جامعه ضروری می‌شود و اما به شرط اینکه اسپ‌تغییرات گام به گام را برمیخ‌رکود نبندد و همانند یک پدر مستبد ولی خیراندیش ما را با فرهنگ دموکراسی آشنا سازد و برای ما بفهماند که دموکراسی تنها وجود مخالف است که مفهوم پیدامی‌کند. آنکه سرنی خود را پُف میکند ولی بر فرق مخالف چپک می‌کوبد دکتاتور است که جبر روزگار او را دموکرات ساخته است.

والله اعلم بالصواب نگارگر ۲۷ فبروری ۲۰۲۰ برمنگهم